

مقایسه تطبیقی قصاید سنایی و سعدی

دکتر مریم حسینی
دانشگاه الزهرا

چکیده:

مقایسه تطبیقی میان آثار شاعران بزرگ با توجه به دوران زندگی آنان، مقایسه روان‌شناسی شخصیت آنان و نیز مضامین گوناگونی که بدان پرداخته‌اند، می‌تواند منجر به شناخت بهتر آنان و نیز تبیین میزان تأثیرپذیری آنان از یکدیگر شود. در این مقاله کوشیده شده تا با توجه به نکات ذکر شده به مقایسه تطبیقی قصاید سنایی و سعدی پرداخته شود. با توجه به تفاوت‌های آشکار در دوران زندگی آنها، درون‌گرا بودن سنایی و برون‌گرا بودن سعدی و فضل تقدم سنایی در قصیده و غزلسرایی بر سعدی، نویسنده بر این باور است که سعدی در بسیاری از غزل‌ها به آثار سنایی توجه داشته، اما در شیوه قصیده‌سرایی مشابهتی در آثار آن دو دیده نمی‌شود.

کلید واژه: سعدی، سنایی، قصیده‌سرایی، غزلسرایی.

پیش از اینکه به مقایسه تطبیقی قصیده‌های سنایی و سعدی بپردازم، لازم می‌دانم چند نکته را یادآوری کنم که به طور قطع در داوری صحیح ما، بین اشعار این دو شاعر در عرصه قصیده‌سرایی ضروری است. یکی در باب عصری که هر یک از این دو شاعر در آن زیسته‌اند و مقایسه روان‌شناسی شخصیت این دو شاعر، دیگر تنوع مضامین

شعری دو شاعر در عرصه قصیده‌سرایی، دنباله‌روی سعدی در عرصه غزلسرایی از سنایی و در نهایت مقایسه تطبیقی قصیده‌ای از هر دو شاعر.

۱. دوره سنایی دوره قصیده‌سرایی و عصر سعدی عصر غزل

مطابق شمارش مدرس رضوی از قصیده‌های سنایی، جز ترجیعات و ترکیب بندها، ۲۱۱ قصیده بلند در دیوان وی موجود است، در حالی که شمار قصیده‌های سعدی جز مرثی و قصیده‌های عربی، در نسخه فروغی ۵۲ قصیده است و در میان آنها قصیده‌های کوتاه بسیار است. این مقایسه نشان می‌دهد که از لحاظ شمارگان قصیده‌ها بین دو شاعر تفاوت فاحشی وجود دارد. از لحاظ موضوعی هم گوناگونی سخن سنایی بسیار است و در مسایل بسیار قصد قصیده کرده است. جز قصیده‌های مدیحه که بخش بزرگی از دیوان را شامل می‌شود، قصیده‌های زهدیه و عرفانی، اجتماعی و گاه سیاسی نیز موجود است.

شاید نتوان قصیده‌های سنایی قصیده‌سرا (متوفی ۵۲۹هـ) را با آن تنوع و گستره مضامین، با تعداد قصیده‌های محدود سعدی (متوفی ۶۹۰هـ) که به غزلسرایی شهره است، سنجید. دوره سنایی دوره قصیده‌سرایی و عصر سعدی عصر غزلسرایی است. بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان ادب فارسی در قرن‌های پنجم و ششم هجری ظهور کردند. جز سنایی، شاعران دیگری چون: فرخی، عنصری، منوچهری، ناصر خسرو، انوری، معزی، مختاری، مسعود سعد و خاقانی همه قصیده‌سرا هستند. عصر سعدی نیز عصر غزلسرایی است. غزل که با سنایی شکوفا شده بود، پس از وی در غزل مولوی و حافظ و عطار و سعدی ادامه پیدا کرد. بدیهی است که بنابر ذوق زمانه اهتمام سنایی به قصیده و سعدی به غزل بیشتر باشد. نکته مهم دیگری که در تفاوت میزان مضامین در دیوان دو شاعر ملاحظه می‌شود، توجه به این امر است که در شعر سنایی و دوره او هنوز حد فاصل و تمایزی بین قصیده و غزل وجود نداشت. بسیاری از قصیده‌های کوتاه سنایی حال و هوای غزل را دارند و مضمون برخی از غزل‌های بلند وی با مضامین قصیده

سازگارتر است. سنایی شاعری است که نخستین بار غزل را از قصیده جدا کرد و نخستین غزل فارسی در شعر وی تولد یافت. پس طبیعی است که این تمایز هنوز به صورت کامل شکل نگرفته باشد، اما در عصر سعدی برای شاعر روشن است که کدام مضامین را باید در قالب قصیده و کدام را در قالب غزل جای نهاد. قصیده در عصر سعدی محدود به بیان مضامین عرفانی و تعلیمی است و به مدح و ستایش اختصاص دارد، در حالی که در شعر سنایی همان‌گونه که گذشت، تنوع آن بیشتر است.

۲. مقایسه روان‌شناسانه شخصیت سنایی و سعدی

جز اینکه دوره سعدی با سنایی فاصله بسیار دارد و علایق و سلیق هر زمانه با زمانه دیگر متفاوت است، باید بگوییم که سنخ روانی و شخصیتی سنایی و سعدی نیز با یکدیگر مشابهتی ندارد. سعدی شاعری متفکر و برون‌گراست که در سال‌های میانی عمر توجهی به عالم درون و امور باطنی داشته است، در حالی که سنایی شاعری اندیشمند درون‌گراست و در تمام مدت دوران زندگی خود اهل فلسفه و اندیشه و انزوا و خلوت بوده و از جوانی روی به سوی این عوالم کرده است. عرفان سعدی عرفانی زهدگرایانه و درون‌گرا نیست؛ عرفانی عاشقانه و آفاقی است. عشق به جهان و عالم هستی در جای جای سخن وی موج می‌زند. دنیا و عمر برای او دوست داشتنی است و وی بر از دست دادن آن دریغ بسیار می‌خورد:

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۴۷)

اما سنایی خود درباره زندگی خود آن هنگام که بهرامشاه غزنوی از او می‌خواهد تا در سلک خدم و حشم وی درآید، چنین می‌گوید: «چون در خلوت تشریف محاورت یافتم، پیش آن آسمان احسان، زمین ایوان، بوس دادم و گفتم: زندگانی پادشاه عالم... دراز باد. بنده هرگز طعم نیافته است و آواز آن به گوش او نرسیده، با عشق دل‌بازی و با صدق هم‌سازی دارد. چهل کم یک سال است تا قناعت را پیشه و تقوی را اندیشه و

بی‌طمعی را توشه ساخته و گوشه‌ای گرفته است. هرچند این کرامتی بس بزرگ است، اما بنده این تجمل را تحمل نتواند کرد. اگر ببیند رای پادشاه جوان‌بخت جهان‌گیر، عمل قناعت را بر بنده تقریر فرماید و از جامه‌خانه فضل، خلعت عفو ارزانی دارد تا در زاویه وحدت روزگار گذراند، مگر شرکت او با ابوذر در طریق وحدت درست تواند آمد. کما أشار إلیه النبی صلی الله علیه و سلم حیث قال: رحم الله ابانر یعیش وحده و یموت وحده و یبعث الله یوم القیامه وحده». (سنایی، ۱۳۸۲: هفتاد).

سعدی شاعری برون‌گراست^۱ و در نگاه به طبیعت و حقیقت بیشتر متوجه عناصر طبیعی و بیرونی است، در حالی که سنایی شاعری درون‌گراست و کثرت استفاده از اصطلاحات عرفانی و واژه‌های انتزاعی نمودار رویکرد این شاعر و تمایل او به گوشه‌گیری است. البته باید گفت: سنایی در دوره‌های مختلف زندگی رفتارهای متفاوت از خود بروز داده، اما آنچه سبک وی را تشکیل می‌دهد، یعنی عناصر برجسته شعری وی، در این دسته از آثارش مشهود است.

قصیده‌های سعدی محصول دوران میانسالی و یا کهنسالی وی

آنچه که از نام ممدوحان سعدی و مدیحه‌هایی که در وصف آنها سروده است هویدا می‌شود، این نکته است که بیشتر قصیده‌های سعدی در زمان میانسالی و یا کهنسالی وی سروده شده است. در برخی از چکامه‌ها، سعدی به پیری و یا کهنسالی خویش اشاره دارد:

یارب خلاف امر تو بسیار کرده‌ایم و امید بسته از کرم‌ت عفو مامضی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۴۳)

داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست
(همان: ۹۴۶)

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد براین پنج روز فانی نیست
(همان: ۹۴۷)

همین نصیحت من پیش گیر و نیکی کن که دامن از پس مرگم کنی به نیکی یاد
(همان: ۱۰۶۳)

خردمند شاها رعیت پناها که مخصوص بادی به تأیید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی که بخت جوان باد و جاهت مجدّد
(همان: ۱۰۶۲)

حبّذا عمر گرنامه‌ی که در لغو برفت یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار
(همان: ۹۶۰)

عمر به افسوس برفت آنچه رفت دیگرش از دست مده بر محال
(همان: ۹۶۹)

برفت عمر و نرفتم راه شرط و ادب به راستی که به بازی برفت چندین سال
کنون که رغبت خیر است و زور طاعت نیست دریغ زور جوانی که صرف شد به محال
زمان توبه و عذر است و وقت بیداری که پنج روز دگر می‌رود به استعجال
(همان: ۹۷۰)

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
(همان: ۹۸۸)

و ابیات متعدد دیگر که در آنها از روز مرگ و جدایی از دنیا و کوتاهی عمر و دریغ خوردن بر از دست رفتن آن سخن رفته است.

از مطالعه در مورد ممدوحان سعدی و مدیحه‌های وی درمی‌یابیم که بیشتر مدیحه‌ها در حدود پنجاه سالگی و شصت سالگی وی سروده شده‌اند. برای مثال از ممدوحان وی امیرانکیانو سردار مغول است که از سال ۶۶۷ تا حدود ۶۷۰ از جانب اباق‌خان حکومت فارس را بر عهده داشت و در نتیجه در مدت حکومت وی سعدی شصت ساله بوده و یا اتابک مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغر (۶۶۱-۶۶۲) که سعدی چهار قصیده در مدح وی دارد. سال‌های امارت وی بر شیراز روشن می‌کند که سعدی در آن سال‌ها، دهه شصتمین عمرش را سپری می‌کرده است. به طور کلی باید نتیجه بگیریم که قصیده‌های

سعدی بیشتر محصول دوران کمال و زمانه استغنائی شاعر از دنیاست. به همین جهت میزان دروغ و افسوس در این اشعار بسیار بالاست.

اما در برابر این قصیده‌ها باید از قصیده‌های سنایی بگوییم که بررسی موردی آنها نشان خواهد داد که محدود به دوره و زمانه خاصی از زندگی وی نیست و سراسر دوران شاعری وی را در برمی‌گیرد. در دیوان وی ستایش سلطان مسعود بن ابراهیم دیده می‌شود و همچنین قصیده‌های بسیاری که در بلخ سروده و همه می‌دانیم که در دوران جوانی از غزنین بیرون شده و سالیانی مقیم بلخ بوده است. در همین شهر است که وی نخستین قصیده‌های زهدیه خود را سروده است. بنابراین باید توجه داشته باشیم که آنچه سعدی درباره زهد و پرهیزکاری در قصیده‌هایش بیان کرده، همه مربوط به دوره میانسالی است (که البته برای همه دوره کمال است و روی به سوی حقیقت و اندیشه‌های فلسفی آوردن) اما از آن سنایی جزء مجموعه‌ای از اعتقادات وی است که بر آن می‌رفته و بر آن کار می‌کرده است.

۳. تنوع مضامین در چکامه‌های سنایی و سعدی

اما به هر حال هم سنایی غزلسرای برجسته‌ای است و هم سعدی قصاید غزایی سروده است که در گوش ایرانی همواره مترنم است. شاید بتوانیم بگوییم از قضا قصیده سعدی در افواه عوام حتی بیشتر از غزل وی رایج بوده است. فضای پرهیزکارانه و واعظانه قصاید وی، معلمان را همواره بر آن داشته تا از سعدی و قصیده وی بیش از سایر آثارش نمونه نقل کنند. همه ما ابیاتی از برخی از جذاب‌ترین قصیده‌های وی را در خاطر داریم:

از تحمیدیه‌ها و توحیدیه‌ها

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا
دادار غیب دان و نگه‌دار آسمان رزاق بنده پرور و خلاق رهنما

(همان: ۹۴۱)

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟ یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
(همان: ۹۵۲)

از ستایش نامه‌ها

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
(همان: ۱۰۷۰)

یا بهاریه‌های سعدی

علم دولت نوروز به صحرا برخاست زحمت لشکر سرما ز سر ما برخاست
(همان: ۹۴۵)

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار که نه وقت است که در خانه بخفتی بیکار
(همان: ۹۵۸)

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را بیا مطالعه کن گو به نوبهار زمین را
(همان: ۹۴۴)

از حکیمانه‌ها و واعظانه‌ها

ایهاالناس جهان جای تن‌آسانی نیست مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست
(همان: ۹۴۶)

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا درنبندد هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
(همان: ۹۶۴)

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
(همان: ۹۶۰)

به نوبتند ملوک اندر این سپنج‌سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
(همان: ۹۸۵)

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

(همان: ۹۸۸)

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی ز نهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی

(همان: ۹۹۳)

مدیحه‌ها

بخش مهم دیگر قصیده‌های سنایی را مدایح وی تشکیل می‌دهد. چکامه‌هایی که در ستایش برخی از امرا و اتابکان و وزیران سروده و بخش قابل ملاحظه‌ای که به ستایش شمس‌الدین صاحب‌دیوان و برادرش عطاملک جوینی اختصاص دارد که صاحبیه نامیده می‌شود. بسیاری از برترین قصیده‌های سنایی اشعاری‌ست که خطاب به این بزرگان است و به ظاهر در ستایش و در حقیقت برای اندرزگویی و هدایت است. نمونه‌های جالب توجهی از قصیده‌های سعدی در این دسته قرار دارد. مثلاً در ستایش امیر انکیانو سروده است:

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی ز نهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی
این پنج روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکند جز مغفلی

(همان)

یا باز جای دیگر در ستایش همین امیر گوید:

بس بگردید و بگرد روزگار دل به دنیا درنبندهد هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

(همان: ۹۶۴)

انواعی که برشمردیم؛ گونه‌های گوناگون مضامین سعدی در قصیده‌سرایی است. بیشترین میزان آن را هم واعظانه‌ها تشکیل می‌دهد که سعدی را در مقام سخنگوی آداب و رفتار انسانی می‌نمایاند و به همین سبب عنوان «موعظ» را بر این دسته از آثارش نهاده‌اند. سعدی در مدیحه‌ها نیز وعظ می‌گوید و لحظه‌ای از پند و اندرز مخاطبان

شعرش که بیشتر امیران و وزیران است، باز نمی‌ایستد، اما تنوع چکامه‌های سنایی بیشتر است. نه تنها تعداد قصیده‌ها در هر موضوع بسیار است، بلکه جز انواعی که گذشت، وی قصیده‌های عرفانی، اجتماعی، انتقادی و سیاسی هم دارد که مخصوص خود اوست و شعر او، او را به عنوان شاعری دوران ساز از دیگران متمایز می‌کند. در دورانی که قصیده‌سرایی به سرایش مبتدال می‌افتد، سنایی با هنرمندی و خردمندی تمام با وارد کردن مضامین تازه آن را به راهی نوین می‌کشاند و سرنوشت قصیده پارسی را دگرگون می‌کند. به هر حال از انواع گونه‌گونی که در قصیده سعدی موجود است، در میان چکامه‌های استاد غزنین فراوان است:

تحمیدیه و توحیدیه

ای در دل مشتاقان از یاد تو بستان‌ها وز حجت بی‌چونی در صنع تو برهان‌ها
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۶)

بهاریه

باز متواری روان عشق صحرایی شدند باز سرپوشیدگان عقل، سودایی شدند
باز مستوران جان و دل پدیدار آمدند باز مهجوران آب و گل تماشایی شدند
(همان: ۱۵۱)

تا چرخ برگشاد گریبان نوبهار از لاله بست دامن کهپایه‌ها ازار
(همان: ۲۲۹)

ستایش نامه‌ها

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا نیست دارالملک جز رخسار و زلف مصطفی
(همان: ۳۴)

که ستایش رسول اکرم(ص) و تفسیر سوره «الضحی» است و چندین قصیده دیگر در ستایش حضرتش. و یا چکامه‌ای در ستایش امیرالمومنین علی(ع):

ای امیرالمومنین ای شمع دین ای بوالحسن ای به یک ضربت ربوده جان دشمن از بدن
(همان: ۴۹۰)

در حکیمانه‌ها

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا زین هر دو مانده نام چو سیمرغ و کیمیا
(همان: ۴۸)

مدیحه‌ها

شمار قصیده‌های مدیحه سنایی بسیار است. او در جایگاه شاعری مدیحه‌سرا می‌ایستد و بسیاری از صاحبان قدرت و دانش و معرفت را ستایش می‌کند. جالب اینکه سنایی هم در برخی قصیده‌های به صورتی مستتر و پوشیده همین شیوه اندرزی را در قصیده به کار می‌گیرد. مثلاً در قصیده‌ای در ستایش بهرامشاه از زبان خود او چنین سروده است (به تعبیری باید بگوییم بر زبان او نهاده است):

مردی و جوانمردی آیین و ره ماست جان ملکان زنده به دولت گنه ماست
گرچه شره هر چه شه آمد سوی شرّ است از دهر برافکندن شرها شره ماست
(همان: ۷۶)

اما به هر حال شیوه مدیحه نزد سنایی با سعدی متفاوت است. سعدی در قصیده از اینکه به طور مستقیم با امیرانکیانو سخن گوید، باکی ندارد و در مقام واعظی جهان‌دیده او را به عبرت‌بینی وا دارد. سنایی این بخش از موعظه‌های خود را به دسته قصیده‌های اعتراضی و انتقادی وانهاد که پس از این خواهد آمد. از میان آنچه مخصوص به خود سنایی است و پیش از وی هیچ یک از قصیده‌سرایان به آن نپرداخته‌اند، انواع چکامه‌های عرفانی، اجتماعی، قصیده اعتراض و انتقاد است. نمونه‌هایی از این قصاید عبارتند از:

قصیده‌های عرفانی با مطلع

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، نه این‌جا باش و نه آن‌جا
(همان: ۵۱)

طلب ای عاشقان خوشرفتار طرب ای نیکوان شیرین‌کار
تا کی از خانه، هین ره صحرا تا کی از کعبه، هین در خمار

(همان: ۱۹۶)

برگ بی‌برگی نداری، لاف درویشی مزن رخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن

(همان: ۴۸۴)

شرط مردان نیست در دل عشق جانان داشتن پس دل اندر بند وصل و بند هجران داشتن

(همان: ۴۵۷)

قصیده‌های اعتراض و انتقاد

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان! از این آیین بی‌دینان پیشیمانی پیشیمانی!
مسلمانی کنون اسمی ست بر عرفی و عاداتی دریغا کو مسلمانان؟ دریغا کو مسلمانان؟

(همان: ۶۷۸)

درگه خلق همه زرق و فریب است و هوس کار درگاه خداوند جهان دارد و بس

(همان: ۳۰۷)

یا:

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خداخواهان قال الاعتذار الاعتذار

(همان: ۱۸۲)

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه وین چه دور است این که سرمستند هشیاران همه
طوق منت یابم اندر حلق حق‌گویان دین خواب غفلت بینم اندر چشم بیداران همه

(همان: ۵۹۶)

آفرینش این نوع چکامه‌های زهد و اعتراض و انتقاد مخصوص اوست و پس از وی
برخی قصیده‌سرایان چون خاقانی و ظهیر و کمال‌الدین بر راه وی رفته‌اند. در میان
اشعار سعدی نمی‌توان نمونه‌هایی برای این نوع شعر یافت.

۴. دنباله‌روی سعدی در غزل از سنایی

علیرغم عدم مشابهت شخصیتی و دوره‌ای سعدی و سنایی باید بگوییم که یکی از
دنباله‌روهای غزل سنایی و استقبال‌کنندگان غزل وی سعدی است. سنایی بر سر

چهارراه غزل فارسی نشسته است. چهار شاعر غزلسرای برجسته در شیوه شاعری از شیوه و طریق وی پیروی کرده‌اند. سعدی در غزل عاشقانه، حافظ در غزل عارفانه - عاشقانه، مولانا در غزل عارفانه و عطار در سرودن غزل‌های قلندری. سعدی در غزل‌های متعددی طریق استادغزنه را در پیش گرفته و از غزل‌های وی استقبال کرده است. نمونه غزل سنایی:

من کیستم ای نگار چالاک تا جامه کنم زعشقی تو چاک

(همان: ۹۱۸)

نمونه غزل سعدی:

ای بر تو قبای حسن چالاک صد پیرهن از جدایت چاک

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۱۰)

تا نقش خیال دوست با ماست ما را همه عمر خود تماشااست

(سنایی، ۱۳۸۴: ۸۰۵)

بوی گل و بانگ مرغ برخاست هنگام نشاط و روز صحراست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۴۷)

ای پیک عاشقان! گذری کن به بام دوست برگرد بنده‌وار به گرد مقام دوست

(سنایی، ۱۳۸۴: ۸۱۹)

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۸۳)

المستغاث ای ساربان، چون کار من آمد به جان تعجیل کم کن یک زمان در رفتن آن دلستان

نور دل و شمع بیان، ماه کش و سرو روان از من جداشدناکهان بر من جهان شد چون قفس

ای چون فلک بامن به کین بی‌مهر و رحم و شرم و دین آزار من کمتر گزین آخر مکن بر من چنین

حالم به عیش اندر ببین تا مر تو را گردد یقین

کاندر همه روی زمین مسکین‌تر از من نیست کس

(سنایی، ۱۳۸۴: ۹۰۱-۹۰۰)

سعدی در استقبال این غزل گوید:

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود و آن‌دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۸۵)

احسنت و زه ای نگار زیبا آراسته آمدی بر ما
(سنایی، ۱۳۸۴: ۷۹۰)

شد موسم سبزه و تماشا برخیز و بیا به سوی صحرا
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۱۱)

ای زلف تو تکیه کرده بر گوش ای جعد تو حلقه گشته بر دوش
(سنایی، ۱۳۸۴: ۳۳۴)

آن برگ گل است یا بناگوش یا سبزه به گرد چشمه نوش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۰۷)

ای دیدن تو حیات جانم نادیدنت آفت روانم
(سنایی، ۱۳۸۴: ۹۳۷)

آیا که به لب رسید جانم آوخ که ز دست شد عنانم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۰۶)

مقایسه تطبیقی قصیده‌های عارفانه سنایی و چکامه‌های معرفتی سعدی

این بخش مقاله درصدد بیان این نکته است که تا چه اندازه سنایی در آفرینش نوع تازه‌ای از شعر و در اوج قصیده فارسی با سعدی که حرفه‌اش غزلسرایی است و البته قصاید غزایی هم دارد، متفاوت است.

آنچه در این بخش مقاله به آن می‌پردازیم مقایسه تطبیقی چامه‌های دو شاعر در ژانر بهاریه است. به این منظور دو قصیده بهاریه از دو شاعر انتخاب شد و تفاوت نگرش این دو در طرز نگاه به طبیعت و حقیقت مورد بررسی قرار گرفت.

قصیده بیست و دو بیت است که بعضی از ابیات آن که بیشتر نمایانگر ویژگی‌های

شعر سنایی است، نقل می‌شود:

باز متواری روان عشق صحرائی شدند
 باز مستوران جان و دل پدیدار آمدند
 باز نقاشان روحانی به صلح چار خصم
 باز بینابودگان همچو نرگس، در خزان
 تا عیار عشق عیاران پدید آرند، باز
 غافلان عشرتی، چون عاقلان حضرتی
 از پی نظاره انصاف چار ارکان، به باغ
 بیدلان در پرده ادبار متواری شدند
 زاغ‌ها چون بینوایان دم فرو بستند باز
 عالم پیر منافع تا مرقع پوش گشت
 روزها اکنون به گه خیزند چون مرغان همی
 مطربان رایگان در رایگان آباد عشق
 دلق تا کوتاه‌تر کردند تاریکان خاک

(سنایی، ۱۳۸۴: ۱۵۲-۱۵۱)

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
 صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار
 بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
 آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
 این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
 وقت آن است که داماد گل از حجله غیب
 آدمی زاده اگر در طرب آید نه عجب
 باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
 مژدگانی که گل از غنچه برون می آید
 باد، گیسوی درختان چمن شانه کند

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
 که نه وقت است که در خانه بخفتی بیکار
 نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار
 دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
 هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
 به در آید که درختان همه کردند نثار
 سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
 بامدادان چون سر نافه آهوی تثار
 صد هزار آنچه بریزند درختان بهار
 بوی نسیرین و قرنفل بدمد در اقطار

ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
 باد بوی سمن آورد و گل و نرگس و بید
 خیری و خطمی و نیلوفر و بستان افروز
 ارغوان ریخته بر دگه خضرای چمن
 تانه تاریک بود سایه انبوه درخت
 سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی
 شکل امروء تو گویی که ز شیرینی و لطف
 آب در پای ترنج و بیه و بادام، روان
 گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین
 پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز
 پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور
 چشمه از سنگ برون آرد و باران از میخ
 نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است
 حبذا عمر گرنامه‌یه که در لغو برفت

راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار
 در دگان به چه رونق بگشاید عطار؟
 نقش‌هایی که در او خیره بماند ابصار
 همچنان است که بر تخته دیبا دینار
 زیر هر برگ چراغی بنهند از گلنار
 هم بر آن گونه که گلگونه کند روی نگار
 کوزه چند نبات است معلق بر بار
 همچو در زیر درختان بهشتی انهار
 ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار
 ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار
 نقشبندی نه به شنگرف کند یا زنگار
 انگبین از مگس نحل و دراز دریا بار
 شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار
 یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۶۰-۹۵۸)

سعدی به عنوان شاعری متفکر و اهل معرفت همواره جهان را و هستی را مایه‌ای
 برای عشق‌ورزی دانسته و ذره ذره هستی برای او دوست داشتنی است چون نمونه و
 نشانه‌ای از پروردگار دادار است. زندگی برای او خوش است و حیات و سرزندگی در
 تمامی آثار او موج می‌زند. حتی در مجموعه قصیده‌ها که بنا بر آنچه گذشت، می‌نماید که
 حاصل ایام کهنسالی وی است، چامه‌هایی موجود است که بر این امر دلالت دارد. در
 بهاریه «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار» سعدی را شاعری دلباخته طبیعت می‌یابیم که
 در این قصیده خرده خرده هستی را در تسبیح و ستایش پروردگارش می‌بیند. فلسفه
 خداشناسی سعدی مثل اشعار او ساده و روشن است. خدا هست چون طبیعت زیبا هست
 و این همه زیبایی نمی‌تواند آفریننده‌ای جز او داشته باشد. در این قصیده وی پس از

توصیف طبیعت و بهار از آفریننده آن می‌گوید که «نقشبندی‌های ماه و خورشید و لیل و نهار» از اوست. مراتب وجود نتیجه کرم و بخشش او بر بندگان است. بیتی در این قصیده هست که خود سندی است برای اینکه بگوییم این قصیده محصول دوران پختگی و کمال وی است:

حبّذا عمر گرنامه‌ی که در لغو برفت یا رب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

(همان: ۹۶۰)

سعدی در بهاریه‌هایش همواره طعنه‌ای به صوفیان دارد. در این قصیده چنین می‌گوید:

صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار که نه وقت است که در خانه بختی بیکار

(همان: ۹۵۸)

تصویرهای شعری سعدی هم دلالت بر برون‌گرایی شاعر و عشق‌ورزی و خوشی وی از مشاهده طبیعت دارد. او حرکت سرو را در چمن رقصان می‌بیند و بوی خوش صبحگاهی که از خیری و خطمی و نیلوفر و بوستان‌افروز برمی‌خیزد، برای او آن‌چنان دوست‌داشتنی است که دیگر نیازی به عطور دگان عطاری نمی‌بیند. تصویرهای او همه حسی‌اند و تشبیهاتش هم همچون تصویرها محسوس:

باش تا غنچه سیراب دهان باز کند بامدادان چو سر نافه آهوی تثار

ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار

ارغوان ریخته بر دکه خضرای چمن هم چنان است که بر تخته دیبا دینار

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی هم بر آن‌گونه که گل‌گونه کند روی نگار

شکل امرو تو گویی که ز شیرینی و لطف کوزه‌ای چند نبات است معلق بر بار

(همان: ۹۵۹)

قصیده سنایی با استعاره‌هایی چون «متواری روان عشق»، «سرپوشیدگان عقل»، «مستوران جان و دل» و «مهجوران آب و گل» آغاز می‌شود. البته باید یادآوری کنیم که

تکرار «باز باز» که در کل قصیده شنیده می‌شود، تکرار هر بهار را در هر نوبهار یادآوری می‌کند و لذتی بی‌مانند به خواننده می‌بخشد. این قصیده توصیفی است از بهار، اما با چشم‌اندازی متفاوت همراه با عناصری از دید اهل عرفان. شاعر ابتدا با تأثیر بهار بر عاشقان و عاقلان آغاز می‌کند. متواری روان عشق آشکار می‌شوند و مستوران عقل عاشق می‌شوند. مفهوم بهار برای سنایی هویدایی و آشکاری است که در فعل‌های «صحرائی شدن» و «پدیدار شدن» و «تماشایی شدن» و «خانه آرایی شدن» و امثال آن به چشم می‌خورد. در بهار طبیعت همه اسرار مگوی خود را فاش می‌کند و شاعر به افشای رازهای عاشقان در بهار و عاشقی کردن‌هایشان اشاره می‌کند. عاشقی کردن همراه با عشق‌ورزی‌های طبیعت. بهار می‌آید تا عیاران، عیار عشق خود را بسنجند.

تا عیار عشق عیاران پدید آرند باز زرگران نه فلک در مرد پالایی شدند

(سنایی، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

بهار طبیعت که در همه آفاق جلوه‌گر است نمایشی از تجلیات انفسی و آن‌جایی‌ست. گویی شاعر شادمانی و سرخوشی طبیعت را نتیجه سرزندگی و حیات دوباره عالم بالا می‌داند.

از پی نظاره انصاف چار ارکان به باغ هرچه آن‌جایی‌ست گویی جمله این‌جایی شدند

(همان)

رنگارنگی طبیعت و جلوه‌گری‌های بی‌شمار آن با تصویر مرقعه‌پوشی عالم پیر بیان می‌شود. زیرا شاعر درصدد است در این بیت از حال خرقة‌پوشان الهی در بهار سخن گوید:

عالم پیر منافق تا مرقع‌پوش گشت خرقة‌پوشان الهی زیر یکتایی شدند

(همان: ۱۵۲)

عارفان و کبودپوشان که مایل به عالم یکرنگی‌اند، از رنگارنگی طبیعت به سوی یکتایی و توحید حرکت می‌کنند. خلاصه اینکه: «زیبایی عالم کثرات خود بهانه‌ای برای

روی آوردن به عالم یکتایی است». سنایی طبیعت را «رایگان آباد عشق و عاشقی» می‌نامد که در آن بساط شادخواری به کمال مهیاست:

مطربان رایگان در رایگان آباد عشق بیدل و دم چون سنایی چنگی و نایی شدند

(همان)

و کوتاهی شب و بلندی روز نشانه «نزهت افزایی روشنان و فرو مردن تاریکان» است. سنایی از هر نشانهٔ بهار تأویلی از حقیقت و عالم برتر دارد. گویی در کنار عالم طبیعت و دنیای بیرون که عالم صغیر است، همواره نشانه‌ای از عالم کبیر و دنیای برتر نشسته است و معادل هر یک از نشانه‌های آفاقی که در بهار طبیعت مشاهده می‌شود، در دل و جان عارف آیه‌ای حک می‌شود و هماهنگی و انصاف طبیعت و اعتدال بهاری در یکتایی جان و دل با طبیعت و جهان بیرونی است.

نتیجه

از آن‌چه گذشت می‌توان دریافت که مقایسه تطبیقی مابین دو شاعر بزرگ ایران سنایی و سعدی از برخی جهات امکان‌پذیر است و از بعضی جهات ناممکن می‌نماید. یکی در عصر قصیده می‌زیسته و دیگری دوره غزلسرایی را تجربه کرده است. این دو شاعر نه تنها مربوط به دو عصر و زمانهٔ کاملاً متفاوت بودند، بلکه از نظر شخصیتی نیز با یکدیگر تفاوت داشتند. سنایی شاعری درون‌گرا و سعدی شاعری برون‌گرا به حساب می‌آید و با توجه به فضل تقدم سنایی در قصیده و غزلسرایی بر سعدی، شاعر شیراز در سرودن بسیاری از غزل‌هایش به شیوهٔ شاعری استاد غزنه نظر داشته، اما در شیوهٔ قصیده‌سرایی مشابَهتی از قبیل اقتباس و یا تقلید ما بین این دو دیده نمی‌شود. قصیده‌های سعدی مخصوص به خود اوست و در ستایش و مدح بزرگان بر شیوه اندرزگویی رفته است. بهاریه‌ها و توحیدیه‌های وی هم سرشار از حیات و زندگی است و معرفتی فراگیر آن را سرشار کرده است و آنچه از آن سنایی است نیز باز مخصوص

خود وی است. سبک سنایی سبک تأویلی و تفسیری است. او در نگاه به طبیعت همواره به دنبال حقیقتی برتر می‌گردد و به دنبال تطبیق بین دو عالم صغیر و کبیر است. در ورای هر زیبایی به زیبایی برتری می‌اندیشد، اما نگاه سعدی نسبت به طبیعت ساده و روشن است و خدانشناسی معرفتی وی برخلاف مبانی عارفانه سنایی که پیچیده و استعاری است، مستقیم و راست است. او از زیبایی طبیعت سرشار می‌شود زیرا خود را در آن می‌بیند و خدای سعدی آشکارا از در و دیوار هویداست. همه او را می‌بینند و می‌یابند، اما خدای سنایی را باید در دل مشتاقان درگاه او یافت و تا عاشق نشوی و تا مشتاق نباشی، ادراک روشنی از او نخواهی داشت. خدای سنایی در وجود هر یک از آدمیان نهفته است. طبیعت بیرون نشانه‌ای است برای شاعر تا او را در درون خویش بیابد.

پی‌نوشت:

۱. برون‌گرایی و درون‌گرایی سنخ‌های روانی یونگی‌اند. این طبقه‌بندی مطابق با نظری‌ست که توسط «کارل یونگ» در سال ۱۹۲۰ ارایه شد و در آن مسئله گرفتن انرژی انسان از دنیای بیرون و درون مورد توجه قرار می‌گیرد. این نظریه بر این اصل استوار است که درون‌گراها انرژی خود را از درون خود دریافت می‌کنند (ایده‌ها و مفاهیم را از ذهن) و برون‌گراها انرژی خود را از دنیای بیرون خود و در ارتباط با دیگران. بسیاری از افراد درون‌گرایی را همراه با سکوت و خجالت همراه می‌دانند. در مقابل آن انسان‌های برون‌گرا را افرادی می‌دانند که اجتماعی و شاد هستند. البته باید گفت که همه مردم این دو نوع نگرش را در درجات مختلف دارند، اما همواره تمایل به تسلط یکی از آنها وجود دارد. «درون‌گراها نیروی روانی‌شان را از محیط اطراف به ذهن خود متوجه می‌کنند. - یعنی آنها بیشتر علاقه‌مند به دنیای افکار درون و احساسات خود بوده به دنیای بیرون از خود کمتر توجه دارند. رفتارشان بیشتر تحت تسلط عوامل ذهنی است. آنها افرادی متفکر و مردود بوده، انزواطلبند. بیشتر مشغول به خودشانند و کمتر با گروه‌های بزرگ سر و کار می‌یابند، اغلب احتیاط می‌کنند، از اشیاء و موقعیت‌های جدید می‌پرهیزند و به نظر می‌رسد حالتی دفاعی به خود می‌گیرند. درون‌گراها نیازمند خلوت و فضای خصوصی هستند و اوقات زیادی را به تفکر می‌گذرانند» (اسنودن، ۱۳۸۷: ۱۳۸). «برون‌گراها نیروی روانی‌شان را متوجه جهان خارج می‌نمایند. بیشتر به عینیت توجه دارند - یعنی علاقه‌مند به جهان خارج و روابط هستند و رفتارشان تحت سلطه عوامل عینی است. آنها معاشرتی و صریحند و شخصیت‌های سازگار و همکار دارند. آنها نیازمند عمل و افراد پیرامون

خود هستند» (همان، ۱۳۹). «برون‌گراها تشکیلات، گروه‌ها، اجتماعات و میهمانی‌ها را دوست می‌دارند و معمولاً مددکار هستند. آنها مستعد خوش‌بینی و شور و شوقند» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۵۵).

منابع

۱. اسنودن، رود (۱۳۸۷). خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
۲. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۳. سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۲). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. _____ (۱۳۸۴). دیوان سنایی، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنایی.
۵. فوردهام، فریدا (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ، ترجمه مسعود میربهاء، تهران: جامی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی